

رسالہ در جواب سوالات اہل کتاب

از تصنیفات عالم ربانی و حکیم صمدانی

مرحوم آقای حاج میرزا محمد باقر صمدانی

اعلیٰ اللہ مقامہ الشریف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطيبين الطاهرين .
اما بعد ؛ چنین گوید این بنده خاکسار محمد باقر غفر الله له که در این اوان محنت اقتران سؤالاتی چند رسید از بعض اهل کتاب در بعضی از اشکالات که رفع آنها را خواسته پس عنوان سؤالات را سؤال و عنوان جوابها را جواب قرار داده و علی الله التکلان .

سؤال : نظر به آیه وافی هدایه **لَا رَظَبٌ وَلَا يَاسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ** باید جمیع احکام الله اصولاً و فروعاً؛ جزئاً او کلیاً حکم آن در فرمان لازم الاذعان مضبوط و مقرر باشد مثل آنکه هرگاه کسی سؤال نماید که طریقه وضوء را خداوند در کجا بیان فرموده، می گویم در آنجایی که می فرماید: **فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ** یا مثلاً طریقه مسح را در جای دیگر می فرماید: **وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلُكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ** پس بیان هر شیئی در قرآن باید بوده باشد که اگر بیان آن نشده باشد تکلیف وارد نمی آید یا آنکه آیه **لَا رَظَبٌ** الی آخر صدق نمی شود العیاذ بالله و چون چنین شد خداوند نماز را ستون دین خود قرار داده معلوم است همچنان که فرموده: **الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ** در دنیا عمارت بی ستون برقرار نمی ماند، دین بی نماز هم فایده و ثمری ندارد با این اهتمام کلی که در نماز شد و او را ستون دین قرار داده اند و اصل اعمال

قرار داده اند، چگونه می شود که بیان کیفیت آن نشده باشد، اگر امر به این معظمی را خداوند بیان فرموده بفرمایید تا آنکه دانسته باشیم و هر گاه بیان فرموده در کجاست بیان آن که معلوم شود از آن بیان کیفیت و طریقه نماز پنجگانه و وضع و قانون هر یک از صلوات خمس . مستدعی است آنکه محضاً لله مرحمت فرمایید جواب مسأله را مشروحاً مفصلاً قلمی فرموده که رفع شبهه از این ذره بی مقدار بشود . و هر گاه بفرمایید که طریقه صلوٰۃ را از حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله) معلوم می نمایند . عرض می کنم چگونه می شود که بیان وضوء که مقدمه است از برای نماز شده باشد و بیان ذی المقدمه متروک باشد و از حدیث مشخص شود ؟

جواب: اما اینکه حکم هر چیزی و کیفیت آن بلکه تفصیل هر چیزی هم که غیر از احکام باشد در قرآن مجید هست خواه کلی و خواه جزئی و خواه حقیقت و خواه عوارض و کیفیت آن شکی از برای اهل حق نیست و جمیع ما یحتاج خلق از وقت نزول آن تا روز قیامت در آن هست ، اما علم به جمیع اینها آیا باید مبذول باشد از برای جمیع خلق یا جمیع عرب یا مخصوص پیغمبر است (صلی الله علیه و آله) باید معلوم شود .

پس به طور کلی عرض می کنم که اگر معانی کلمات الهی و علم به مرادات او مبذول بود از برای جمیع خلق و هر یک می توانستند تلقی وحی کنند از خداوند عالم جل شأنه دیگر احتیاجی به خود انبیاء

(علیهم السلام) نبود و ممکن بود کتاب مکتوبی مانند الواح مکتوبه در میان خلق نازل شود که آن را بخوانند و مرادات الهیه را بفهمند و به مقتضای آن عمل کنند پس احتیاجی به شخص مخصوصی نبود و حال آنکه سنت الهی بر این جاری شده که جماعت مخصوصی تلقی کنند و وحی او را، که اسم ایشان پیغمبران و اوصیای ایشان (علیهم السلام) است، پس بعد از تلقی ایشان زبان ترجمان ایشان بیان کننده مرادات الهی است از برای امت، **سُنَّةٌ مِّنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُّسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا - سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا.** پس بر همین نسق معلوم شد که اگرچه کلمات قرآن مجید و ترجمه و معانی لغویه آنها مبذول است از برای هر کس که عربی بداند اما مرادات الهیه از آن کلمات مخصوص پیغمبر است (صلی الله علیه و آله) و او باید بیان کند مرادات او را و بس از برای امت. و از این جهت است که حرام کرده بر امت خود که تفسیر کنند کتاب خدا را به رأی و نظر و فکر خود و فرموده: **من فسر القرآن برأیه فلیتوبأ مقعده من النار**؛ و از این جهت است که هر پیغمبری صاحب کتاب، کتاب خود را از برای امت خود، خود معنی می کرد تا خود در میان خلق بود و بعد از ارتحال او وصی او قائم مقام او بود در این امر.

پس بر همین نسق پیغمبر آخر الزمان (صلی الله علیه و آله) مأمور بود به بیان مرادات الهیه از برای امت خود و امت او مأمور بودند که از او

بشنوند و قبول کنند چنان که خداوند عالم جل شأنه امر فرموده ایشان را
 و فرموده: **مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا** و از همین
 جهت است - یعنی جهتی که او می داند مرادات الهیه را و امت او
 نمی دانند مگر به بیان کردن او - که خداوند جل شأنه فرموده: **مَنْ يُطِيعِ**
الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ و فرموده: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا**
الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ و فرموده: **وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى**
الْأَمْرِ مِنْهُمْ. پس معلوم شد که اهل استنباط از کتاب خدا رسول او است
 (صلی الله علیه و آله) و اولی الامر از جانب او (علیهم السلام)، نه تمام امت
 و بسی واضح است که اگر تمام مطالب را به لفظ صریح بگویند آن
 مطالب، مطالب مستنبطه نخواهد بود و تمام احکام و علوم را در قرآن به
 طور رمز گذارده که باید اهل آن از آن استنباط کنند و اهل استنباط رسول
 خدا و ائمه هدی (علیهم السلام) هستند که اولوا الامرند نه تمام امت. و
 این امر در قرون و اعصار نسبت به جمیع انبیاء و رسل و امتهای ایشان
 چنین بوده و این تعمدی است که خداوند عالم جل شأنه در حکمت خود
 قرار داده تا امت لابد و ناچار شوند در اطاعت پیغمبران خدا و حجت های
 او (علیهم السلام)، تا ایشان مطاع باشند و آنها مطیع و ایشان متبوع باشند و
 آنها تابع و ایشان سلطان باشند و آنها رعیت و امت.

پس چون این مطلب را دانستی خواهی دانست که از تمام حکمت الهی
 است که کلام خود را در جمیع شرایع مجمل قرار دهد و بیان آن مجمل را

زبان ترجمان حجت زمان قرار دهد تا کتاب او با حجت او همراه باشند پس کتاب مجمل بدون بیان حجت زمان، کفایت خلق را نکند و حجتی که فرمان الهی به همراه او نباشد حجت نخواهد بود و او هم یکی از آحاد ناس است. پس کتاب خدا با زبان بیان مبین با هم کافی خواهند بود و آن مبین باید راسخ در علم کتاب باشد تا بتواند از آن استنباط کند احکام و مطالب و مرادات الهیه را و از این است که خداوند عالم فرموده: **هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ**. پس غیر از راسخان در علم الهی کسی تمام آنچه در قرآن است نمی داند و نمی تواند دانست و این راسخان همان اولوالامری هستند که خداوند جل شأنه امر فرموده مردم را به اطاعت ایشان چنان که آیه مبارکه آن را عرض کردم و اولوالامری که راسخند در علم کتاب و علم الهی عترت پیغمبر ما هستند (علیهم السلام) که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: **انّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی**؛ یعنی به درستی که من باقی می گذارم در میان شما دو چیز نفیس را یکی کتاب خدا و دیگری عترت و اهل بیت خود را که هرگز آن دو مفارقت نخواهند کرد از یکدیگر تا وارد شوند بر

من در روز قیامت، اگر تمسک جوید به آن دو چیز نفیس هرگز گمراه نخواهید شد بعد از من.

باری پس از این جهت که حجت های الهی باید مطاع باشند و باقی مردم مطیع، خداوند جل شأنه مجمل فرموده: **أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ**؛ دیگر بیان اینکه حقیقت نماز چیست و چند رکعت است و رکعت یعنی چه با پیغمبر و اولی الامر است و همچنین زکات یعنی چه و از چه جنس باید داد و حد نصاب آن چقدر است بیان تمام اینها با پیغمبر و اولی الامر است و همچنین خداوند جل شأنه مجمل فرموده: **أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ**؛ و بیان: **لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ**؛ با پیغمبر و اولی الامر است (علیهم السلام) و همچنین خداوند جل شأنه فرموده: **وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا**؛ به طور اجمال و بیان معنی حج و مراد از بیت و مراد از استطاعت با پیغمبر و اولی الامر است (علیهم السلام) و همچنین است تمام فرایض و شرایع که مجمل آن در قرآن است و تفصیل آنها را پیغمبر و اولی الامر باید از قرآن استنباط کنند و از برای خلق بیان کنند.

و از اهل کتاب می پرسیم که آیا امر الهی نسبت به پیغمبرانی که شما قائل هستید غیر از این بود که مجملی از جانب خداوند عالم جل شأنه القاء می شد و تفصیل و بیان مراد الهی با آن پیغمبر (علیه السلام) بود، یا تمام تفصیل شرایع را خود امت می دانستند و محتاج به بیان پیغمبر خود

نمودند و اگر انصاف را در نظر آری و به یاد آری که از برای دوازده سبط، دوازده حاکم عالم عادل نصب می کردند چرا که آنها عالم به شرایع بودند نه باقی و ایشان شرایط حکومت را داشتند نه باقی انکار این مطلب را نخواهی کرد.

و اما اینکه گفته اید که نمازی که عمود دین است به طور اجمال در قرآن مذکور است و وضو با اینکه عمود دین نیست و مقدمه عمود است فی الجمله تفصیلی دارد، پس اولاً که میگویم اگر چه وضو به قول شما مقدمه است ولیکن چنان مقدمه ای است که اگر نباشد ذی المقدمه صورت پذیر نیست و نماز بی طهارت مطلقاً نماز نیست و به صحت آن نماز می شود صحیح شود و با نبودن و بطلان آن نماز باطل است یعنی نماز نیست، پس اعتنای به وضو هم همان اعتنای به نماز است. پس اگر تفصیلی فی الجمله در آن گفته شده از برای اعتنای به نماز آن تفصیل ذکر شده نه به جهت خود آن بدون ملاحظه صحت نماز بر آن پس ذکر فی الجمله تفصیلی در وضو و اجمالی در نماز موجب نقص و عیب نخواهد بود بلکه چون نماز را عمود دین قرار دادند و اقامه آن را بدون طهارت روا نداشتند در طهارت فی الجمله تفصیلی دادند و چون اغلب اوقات محتاج به وضو بودند نه به غسل و تیمم تفصیل را فی الجمله در آن ذکر کردند و با اینکه فی الجمله تفصیلی دارد باز مجمل است و کیفیت آن را باید پیغمبر و اولی الامر (علیهم السلام) بیان کنند.

و ثانیاً می گویم که چون مراد الهی از وضو همین شستن ظاهری بود که عرب می فهمد و مشکل نبود فهمیدن آن بر عرب فرمود بشوید صورت و دستهای خود را و مسح کنید پاهای خود را و لکن تعلیم کردن نماز و مستقیم رو به قبله ایستادن و تکبیرة الاحرام گفتن و بعد قرائت کردن و بعد رکوع کردن به طور خاص و بعد برخاستن به طور خاص و مطمئن شدن در هر حال و سجود کردن و نشستن به طور خاص و در هر حالی ذکر مخصوصی کردن به طور فعل آسان تر تعلیم می شد و امت آسان تر یاد می گرفتند پس فرمودند که نماز کنید به طوری که می بینید من نماز می کنم پس از این جهت نماز را به طور فعل تعلیم مردم کردند.

و ثالثاً می گویم که تکالیف الهی بر خلق روزگار دشوار است و از این جهت، تکلیف اسم آن شده به جهت آنکه به تکلف و دشواری قبول می کنند و به عمل می آورند. پس از این جهت تمام شرایع را در اول امر بیان نمی کنند از برای مردم که مبادا به تصور دشواری های زیاد، ایمان نیاورند و قبول نکنند پس حکمت الهی اقتضا کند که شرایع را به تدریج بیان کنند تا مردم از دشواری آنها وحشت نکنند و خورده خورده عادت می کنند و انسی بگیرند. پس از این جهت اول نمازی که بی مایه و بی گرسنگی و تشنگی بود امر شد بعد که قدری انس گرفتند روزه ای که گرسنگی و تشنگی داشت و لکن خرجی و مالی ضرور نداشت واجب شد؛ بعد زکات فطری که جزئی بود واجب شد، بعد از مدتها که قدری

انس گرفتند زکات اموال واجب شد و همچنین هر امری که بر مردم مشکل تر بود بعد واجب می شد و اول فرضی که واجب شد نماز بود که در حالی که نهایت وحشت را از اسلام و قواعد آن داشتند واجب شد و آن موقوف بود به وضو ساختن پس امر وضو را به طور آسانی بیان کردند که صورت و دستهای خود را بشوید و پاهای خود را مسح کنید و این امر به این آسانی را اگر مثل سایر فرائض مجمل می گفتند همان اجمال موجب نفرت آنها بود که آن امر مجمل آیا چه خواهد بود، پس تصریح کردند که صورت و دست های خود را بشوید و پاهای خود را مسح کنید تا بدانند و بینند که امر الهی مشکل نیست و اما از هیأت نماز کردن و خم شدن و سر بر زمین گذاردن از برای کسی که ندیده این جور عبادت را وحشت بسیار است و بسا آنکه اگر انسان ندیده باشد و انس نگرفته باشد و بخواهد این عمل را بکند از ناظرین شرم کند و خجالت بکشد پس از این جهت خود حجت الهی بدون وحشت به امر الهی خود را بر این هیأتها در حضور ناظرین بیرون آورد و فرمود شما مثل من خود را بر این هیأت بدارید پس چون دیدند که او (صلی الله علیه و آله) بدون وحشت و خجلت از خلق خود را بر این هیأت بیرون آورد آنها هم که ایمان آورده بودند تمکین کردند و خورده خورده رفع وحشت و خجلت آنها از مردم دیگر شد.

باری اگر کسی طالب حق باشد و انصاف را پیشه خود کند تفصیل دادن حکمی و مجمل گفتن حکمی را دلیل نقص و عیب و بطلان قرار نخواهد داد و می داند که حجت الهی در امری که مصلحتی در تفصیل دادن آن است تفصیل می دهد و هرگاه مصلحت در اجمال آن است مجمل می گوید و هر وقت مقتضی تفصیل است تفصیل می دهد: **وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ.**

[سؤال:] سؤال دیگر آنکه شکی و شبهه ای نیست که کلام الله کلا صدق است و خلافی در آن نیست و کسی که العیاذ بالله احتمال کذب دهد کافر است و باوصف این مرقوم است که خداوند می فرماید: **قَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ** ؛ و حال آنکه در جمیع کتب یهود ثبت و ضبط است که عزیر پسر بوزی کاهن بوده و کسی از یهود معتقد به این مطلب نیست و نبوده است بیان این را هم بفرمایید که رفع تشکیکات بالکلیه شده باشد.

جواب: بسیار تعجب است از کسی که کتب یهود را دیده باشد و بگوید که یهود معتقد به این نبوده و نیستند که عزیر ابن الله است، بلکه یهود و نصاری تمام یهود و نصاری را ابناء الله می دانند چنان که خداوند عالم جل شأنه خبر داده که: **قَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ** پس چگونه معتقد نیستند که عزیر ابن الله است و نمی گویند این سخن را و اینکه نوشته اید که پدر عزیر معلوم است منافات ندارد با اینکه او را

ابن الله بدانند و ابن الله بنامند چنان که پدران جمع یهود و نصاری معلومند که از بشرند و با این حال خود را ابناء الله می دانند و می نامند، چنان که عیسی بن مریم معلوم است که مریم او را زاییده و نصاری انکاری ندارند که او ابن مریم است و با این حال او را ابن الله می دانند و شاهد بر اینکه یهود و نصاری خود را ابناء الله می دانند در بسیاری از کتب ایشان مذکور است که نمی توانند انکار کنند چنان که در فصل ششم از سفر تکوین می گوید: «و واقع شد هنگامی که آدمیان آغاز زیاد شدن بر روی زمین نمودند و از برای ایشان دختران زاییده شدند اینکه فرزندان خدا دختران انسان را دیدند که خوش منظرند پس به جهت خویشان به زنی گرفتند»، تا آنکه در آیه چهارم می گوید: «و در آن روزها جباران در زمین بودند و بعد از آن هم هنگامی که فرزندان خدا به دختران انسان درآمدند و از برای ایشان اولاد زاییدند ایشان نیز جباران شدند».

و همچنین در فصل چهاردهم از سفر پنجم می گوید: «شما پسران خداوند خدای خود هستید و برای اموات خویشان را مخراشید و موی پیشانی خود را مکنید» و در فصل سی و دوم از سفر پنجم در آیه پنجم می گوید: «خویشان را مفسد کردند عیبی که دارند به عیب فرزندان او نمی ماند طبقه ای کج و معوج می باشند» و در آیه ششم می گوید «ای قوم ابله و نادان این را با خداوند معاوضه می نمایید، آیا او پدر تو که تو را باز خرید نیست که تو را آفرید و استقامت داد» و در آیه هجدهم می گوید «از

کوهی که تو را به وجود آورد غافل شده ای، از خدای خالق خود فراموش کردی» بعد می گوید: «و خداوند دید و به سبب غضبش بر پسران و دختران خود ایشان را مردود گردانید و گفت روی خود را از ایشان خواهم پوشید تا بینم که عاقبت ایشان چه خواهد شد زیرا که طبقه ای گردنکش و اولاد بی وفایند».

و همچنین در فصل اول کتاب ایوب در آیه ششم می گوید: «و روزی واقع شد که فرزندان خدا جهت ایستادن در حضور خداوند آمدند و شیطان نیز در میان ایشان آمد و خداوند به شیطان گفت از کجایم ای».

و در فصل دوم می گوید: «و روزی واقع شد که فرزندان خدا به جهت ایستادن در حضور خداوند آمدند و شیطان هم به جهت ایستادن در حضور خداوند در میان ایشان آمد».

و در فصل سی و هشتم در آیه هشتم می گوید: «هنگامی که ستاره های صبحدمی با هم تسبیح می گفتند و تمامی فرزندان خدا خروش می کردند».

و در مزموور دوم زبور در آیه هفتم می گوید: «فرمان را شایع خواهم کرد خداوند به من گفته است که پسر من تویی امروز تو را تولید نمودم» تا اینکه در آیه یازدهم به بعد می گوید: «خداوند را به خضوع عبادت کنید و به خشوع هروله کنید، پسر را اقبال نمایید مبادا که غضبناک شود».

و در مزبور هشتاد و دویم در آیه ششم می گوید: «من گفتم که شما خدایانید و تمامی شما پسران متعالید نهایت مثل آدمیان خواهید مرد».

و در مزبور هشتاد و نهم در آیه بیست و ششم می گوید: «او به من خواهد گفت که تو پدر منی و خدای من و کوه منجی منی من نیز او را اول زاده خود و بر ملوک زمین عالی خواهم ساخت».

و در فصل شصت و چهارم در آیه هشتم می گوید: «و حال ای خداوند پدر ما تویی ما صلصالم و تو فخار مایی».

باری، استعمال لفظ پدر بر خداوند عالم جل شأنه و تعالی علواً کبیراً و لفظ فرزندان خدا بر پیغمبران و بنی اسرائیل در کتب یهود و نصاری بسیار است به طوری که انکار نمی توانند کرد و مرادشان از لفظ پدر بر خدا گفتن و لفظ فرزند بر بنی اسرائیل و غیر ایشان از راه مجاز هم نیست به این معنی که مثلاً پدر به معنی خالق باشد و پسر و فرزند به معنی مخلوق باشد؛ چرا که اگر چنین معنی را اراده کرده بودند خدا را پدر کل خلق می دانستند چنان که او را خالق کل خلق می دانند و خلق را مخلوق او می دانند، پس دیگر معنی نخواهد داشت که پسران خدا دختران انسان را گرفتند و به دختران انسان عاشق شدند و اگر پدر و فرزند را به معنی خالق و مخلوق می گفتند پسری در عالم نبود مگر آنکه پسر خدا بود و دختری نبود مگر آنکه دختر خدا بود. پس مرادشان همان است که خداوند عالم جل شأنه خبر داده که خود را ابناء الله گرفته اند و باقی را

ابناء انسان گرفته اند و گفته اند: **نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ**. نهایت چون که این اسم را روا داشتند بر هر پرهیزکار مقدسی هر کس قدس او بیشتر بود این اسم را از برای او بهتر روا داشتند چنان که در بسیاری از مواضع کتب ایشان یافت می شود این مطلب که مخالفت شریعت نکنید تا قوم و طایفه خدا باشید و اگر معصیت و مخالفت کنید خارج شوید.

باری چون عزیر شریعت موسی را محکم کرد و احیای تورات کرد به زعم یهود او را بسیار مقدس دانستند و این اسم را از برای او مشهور کردند و پیغمبر آخر الزمان (صلی الله علیه و آله) به جمعی از یهود ایراد فرمود که شما چرا عزیز را ابن الله می گوید، جواب گفتند از این جهت که او احیاء کرد تورات موسی را و شریعت او را بعد از خرابی محکم کرد، فرمود که بنا بر این که گفتید خود موسی که اصل تورات و اصل شریعت را آورد سزاوارتر است به این اسم از عزیر، پس چرا این اسم را از برای موسی مشهور نمی کنید و از برای عزیر مشهور کرده اید، پس در جواب عاجز ماندند و در همان مجلس نصاری هم حاضر بودند و مانند یهود در باب عیسی گفتند و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) برای ایشان ایراد فرمود و در جواب عاجز شدند.

باری بعد از آنکه در تورات و سایر کتب یهود در بسیاری از مواضع یافت شود که یهود و نصاری خود را ابناء الله می دانند چنان که بعضی از آنها را نقل کردم، دیگر نسبت این مطلب را که خداوند عالم جل شأنه در قرآن

به ایشان داده که عزیر را ابن الله گفتند صدق آن واضح است از برای هر کسی که تورات و سایر کتب یهود را خوانده باشد و به قدر احتیاج آن عبارات را ذکر کردم و بیش از آنچه ذکر شد مورث ملال است.

[سؤال:] سؤال دیگر آن است که خداوند در سوره قدر می فرماید: **نَزَّلُ**

الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ پس نزول ملائکه و روح القدس می شود از برای اولوالامر و از این معلوم می شود که باید در هر عصر و هر زمان لامحاله اشخاصی باشند که دارای مقام نزول ملائکه و روح القدس باشند و الا شب قدر چه فایده و نزول ملائکه بر که خواهد شد، هر گاه چنین باشد که اولوالامری در هر زمان و هر عصر بوده باشد، این لازم می شود که آشکار و معین در میان خلق باشد تا آنکه شبهات هر شبهه کننده ای را از میان بردارد به دلیل آنکه همچنان که خداوند امر فرمود بر پیغمبر ختمی مآب که فرمود: **قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ**؛ و الا آن مقام قرب کجا و مقام بشریت کجا، محض رفع حوائج و شبهات خلق **إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ** گردید.

چنان که بفرمایید حضرت حجت عجل الله فرجه صاحب این مقام است و حوائج را ایشان رفع می فرمایند؛ عرض می کنم حجت بر خلق باید محسوس و ملموس خلق باشد که بتوانند خلق از او جواب و سؤال نمایند و از این سؤال و جواب بهره مند و مستفیض شوند و حجت غایب که رفع تشکیکات و شبهات نماید خداوند به طریق اولی می تواند رفع این

تشکیکات را نماید همچنان که می فرماید: **نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ**. دیگر با این تفصیل حاجت به حجت غایب نمی شود، مستدعی آنکه بیان مراتب مرقومه را مفصلاً و مشروحاً مرقوم فرمایید که رفع شبهات بشود.

جواب: اقتضای ایمان به صاحب این قرآن و این قرآن این است که اعتقاد کند شخص مؤمن که شخصی از جنس کسانی که محل نزول ملائکه و روح القدس هستند بر روی زمین هست که در شب قدر ملائکه و روح القدس بر او نازل شوند و هر کس از اهل اسلام معتقد به چنین شخصی نیست او در دین خود کافر است چرا که اذعان به صدق قرآن نکرده. و یکی از راههای استدلال عقل که مطابق با این نقل و این سوره مبارکه است این است که خداوند عالم جل شأنه حکیم است و هرگز کار لغو و بی فایده از او سر نزنند پس این آسمان و زمین و شمس و قمر و سایر کواکب و گردش آنها را بر دور زمین از برای فایده ای قرار داده و بسی واضح است در نزد کسی که اندک شعوری داشته باشد چه جای عاقل هوشیار که اگر فاخوری در شب و روز مشغول ساختن فخارهای بسیار شود پس چون از ساختن آنها فارغ گردد آنها را بشکند و نرم کند و بار دیگر گلی بسازد و مشغول ساختن فخارهای بسیار شود و باز چون از ساختن آنها فارغ شود آنها را بشکند و خورد کند باز بر همین نسق مشغول آبادی و خرابی گردد، همه عقلای عالم او را سفیه و لغو کار شمارند،

پس فایده خلقت این بنا و این آسمان و زمین آیا همین است که جمله نباتات از اشجار و سایر گیاه ها سبز شوند و به حد کمال خود برسند و بعد بخشکند و پیوسند و خاک شوند و باز سبز شوند و برویند و به حد کمال خود برسند و بعد بخشکند و پیوسند و خاک شوند، یا فایده آنها این است که ثمرها به بار آرند و از ثمرات آنها خلقی بسیار بهره مند شوند، پس از برگ سبز و حب آنها بسیاری رزق حیوانات شود و از بسیاری از ثمرها و حبوب و غیر آنها رزق انسان گردد و بسیاری دواى رافع امراض و دافع اعراض شود. پس فایده ای بر وجود آنها مترتب شد و ایجاد صانع حکیم جل شأنه و اقامه آسمان و زمین و اداره افلاک بر گرد عناصر فایده بخشید که به هیچ وجه صنعت آنها بی فایده نشد حتی از چوب خشک آنها عمارت بنا شد و بسیاری از حوائج به وجود آنها رفع شد. پس فایده ایجاد آنها عاید خلقی دیگر شد و خود آنها مقصود بالذات و مراد الهی بالذات نبودند و تمام آنها صرف شد در ما یحتاج خلقی دیگر که حیوانات و انسان باشند.

پس فایده ایجاد و وجود حیوانات آیا همین است که بخورند و بیاشامند و نکاح کنند و تولید مثل کنند و هر یک بر حسب عمر خود زیست کنند و بمیرند و پیوسند و خاک شوند، یا فایده ایجاد و وجود آنها این است که **مِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ** پس بسی واضح است که فایده ایجاد و وجود آنها هم در عاقبت صرف انسان شود که بعضی را سوار شوند و بار کنند و

بعضی را بخورند و شیر آنها را بیاشامند و آنچه از شیر آنها به عمل آید صرف خود کنند. پس فایده ایجاد و وجود آنها هم در عاقبت راجع به انسان شود، اگر چه بعضی بعضی را بخورند و لکن در عاقبت باز فایده ایجاد و وجود آنها عاید انسان خواهد بود، پس ایجاد و وجود آنها از برای خود آنها نبود و مقصود بالذات و مراد الهی بالذات نبودند.

پس فایده ایجاد و وجود انسان که تمام فایده گردش افلاک بر عناصر و فایده جمادات و نباتات و حیوانات راجع به او شد آیا چه خواهد بود؟ آیا فایده ایجاد و وجود ایشان همین است که مانند سایر حیوانات بخورند و بیاشامند و بخوابند و بیدار شوند و نکاح کنند و تولید مثل کنند مثل سایر حیوانات بلکه بدتر، چرا که حیوانات به کار خود مشغولند و تعدی و ظلم به یکدیگر نمی کنند و مال یکدیگر را به دزدی و ظلم نمی برند و زن و فرزند یکدیگر را غصب نمی کنند و متعرض مال و جان یکدیگر نیستند، پس محتاج به سلطان و وزیر و حاکم و کدخدا و کلانتر و داروغه نیستند و محتاج به قاضی و حاکم شرع و شاهد و بینه نیستند و هرگز زیاد نمی خورند و زیاد نمی آشامند و زیاد حرکت نمی کنند و زیاد ساکن نمی شوند که مریض شوند و محتاج به طیب و دوا و منضج و مسهل و اماله شوند و اعتدال حیوانات در هر امری از امور ایشان از این حیوانات دوپا بهتر و بیشتر است و افراط و تفریط در کارهای آنها بسیار کمتر از این حیوانات دوپا است. پس آیا فایده ایجاد آسمان و زمین و کواکب و عناصر

و جمادات و نباتات و حیوانات و اناسی همه از برای این است که اناسی بخورند و بیاشامند و بخوابند و بیدار شوند و نکاح کنند و تولید کنند امثال خود را که آنها هم به کار آباء خود مشغول شوند و با این حال هیچ یک ایمن از دیگران نباشند، پس بعضی در صدد قتل بعضی برآیند و بعضی در صدد ضرب و شتم بعضی و بعضی در صدد غارت مال بعضی یا به دزدی یا علانیه یا به حيله های رنگارنگ و فریب های گوناگون که شهود به اسم حق الجعالة از مدعیان مالها به چنگ آورند تا شهادت دهند و و کلاء مالها به چنگ آورند که شهود را جرح کنند و قاضیان رشوه ها و حق مهرها بگیرند تا حکم کنند و شهودی دیگر در مقابل در نزد قاضیان دیگر به همین دستور نقض احکام کنند، از اشک چشم یتیمان شربت‌ها آماده شود و از خون دل بیوه زنان کباب‌ها پخته شود. آیا این کارهایی که با چشم خود می بینید که مردم این روزگار در لیل و نهار به آنها مشغولند گمان می کنید که این کارها علت غائی ایجاد و فایده صنعت پرورنده عباد و بلاد است یا کاری دیگر و اگر غافل باشید و گمان کنید که فایده ایجاد خداوند حکیم جلت حکمت‌ه همین کارهایی است که مردم روزگار مشغولند به آنها در شب و روز، متذکر شوید که اگر این کارها علت غائی و فایده ایجاد خداوند حکیم جلت حکمت‌ه بود ارسال رسی ضرور نبود و انزال کتبی لازم نبود و امر و نهی ضرور نبود. مردم روزگار چنانچه می بینید دسته دسته جمع می شدند و هر دسته سلطانی از برای خود

اختیار می کردند یا سلطانی به قهر و غلبه مستولی می شد و وزراء و ندماء و عقلاء و علماء و مدیران و حکام و ضباط و لشکر و سپاه و رعیت و مملکت از برای هر یک از ایشان بود و از برای هر یک قواعد و رسومی و تنظیمات خیریه ای بود و امر اهل ممالک و اقالیم روی زمین چنان که می بینید در گذراست و می بینید که پستای این خلق روزگار و همتشان بر این گماشته نیست که شرع یکی از انبیاء (علیهم السلام) را حفظ کنند و تخلف از آن نکنند بلکه هر چه نفعی از برای ایشان داشته آن را حفظ کرده اند و آنچه به گمان ایشان ضرر از برای ایشان داشته ترک کرده اند و آنچه نفعی و ضرری به گمان خود از برای خود نفهمیده اند در آن مسامحه می کنند.

باری، پس اگر خداوند عالم جل شأنه بصیرتی به کسی انعام کند، او خواهد دانست که علت غائی ایجاد و فایده این آسمان و زمین و موالید جمیعاً از برای این است که کسی باشد در روی زمین که عمل کند به اوامر الهیه و اجتناب کند از نواهی او، چرا که اگر عاملی به اوامر او و تارکی از نواهی او در روی زمین نباشد آن اوامر و نواهی بی فایده خواهد ماند و چون در مأمور به منافع و در منهی عنه مضار است و شرط نیست در جمیع موارد در تأثیر نافع و مضار علم مستعمل، بلکه جدوار نافع نفع می دهد به مستعمل خواه از روی جهل بخورد آن را یا از راه غفلت یا از راه اشتباه، و سم قاتل ضرر خواهد رسانید به مستعمل خواه از راه جهل

بخورد آن را یا از راه غفلت یا از راه اشتباه یا به زور به خورد او بدهند، پس باید در روی زمین کسی باشد که اولاً علم داشته باشد به جمیع اوامر الهیه و نواهی او تا معقول باشد عمل کردن او به اوامر الهیه و اجتناب کردن او از نواهی او و ثانیاً باید معصوم باشد از عمل نکردن به اوامر الهیه و از عمل کردن به نواهی او و ثالثاً باید معصوم باشد از سهو و نسیان و خطا که هرگز از روی سهو هم امری را ترک نکند و نهی را مرتکب نشود چرا که به طوری که اشاره شد تأثیر نافع و ضار لازمه استعمال آنها است در بسیاری از موارد و همچنین از روی فراموشی هم نباید ترک کند امری از اوامر الهی را و عمل کند به شیء منهی عنه چرا که شارب الخمر مست خواهد شد چنان که اشاره شد و همچنین از روی جهل مرکب و خطا هم نباید ترک کند امری از اوامر الهیه را و عمل کند به شیء منهی عنه چنان که اشاره شد و این اوامر الهیه و نواهی او منتشر است در محکّمات و متشابهات کتاب خدا و بعضی به طور رمز است مثل «الم» و بعضی صریح است.

پس آن عاملی که باید عمل کند به جمیع اوامر الهیه و احتراز کند از جمیع منهیات او باید عالم باشد به جمیع محکّمات قرآن و متشابهات آن و باید عالم باشد به جمیع ظواهر و بواطن و مرموزات آن و چنین شخص عالم عاملی در روی زمین نیست مگر خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله) یا یکی

از صاحبان امری که خداوند عالم امر فرموده جمیع مردم را به اطاعت ایشان و فرموده: **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ**.

و چنین شخصی بعد از ارتحال پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و بعد از ارتحال یازده امام (علیهم السلام) در روی زمین نیست، مگر امام دوازدهم عجل الله فرجه که چون به جمیع اوامر الهیه عمل کند و جهلی و غفلتی و عصبانی و سهوی و نسیانی و خطائی در او نباشد و از جمیع منهیات احتراز کند و معصوم باشد از جهل و غفلت و عصبان و خطا و سهو و نسیان، محل نزول ملائکه و روح القدس و مختلف ایشان و محل آمد و شد ایشان گردد.

و در دائره اسلام احدی از رؤسای طوائف و مذاهب متعدده ادعای عصمت از جمیع نقائص را هم نتوانسته اند بکنند چه جای آنکه بتوانند صاحب عصمت کلیه باشند، به غیر از رؤسای اثنا عشری که همه طوائف اهل اسلام روایت می کنند از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که مراد الهی از اولوا الامری که در قرآن مردم را به اطاعت ایشان امر کرده حضرت امیر المؤمنین و یازده نفر از اولاد او به اسم و رسم هستند.

باری حالت ایشان این است که صاحب عصمت کلیه هستند و اهل بیت نبوت و مختلف ملائکه و روح القدسند و در ظهور و خفا و معاشرت با خلق و انزوا و صلح و جنگ تابع امر الهی هستند به عهدی معهود که در صحیفه مخصوصه ثبت است و در نزد خود ایشان ضبط است و آنچه از آن

صحیفه در باره امام دوازدهم عجل الله فرجه به دوستان ایشان رسیده این است که مادام که در اصلاب کفار و منافقین؛ مؤمنین و در اصلاب مؤمنین؛ کفار و منافقین هستند ایشان ظهور نخواهند فرمود.

اما اینکه نوشته اید که باید آشکار و معین در میان خلق باشد تا آنکه رفع شبهه هر شبهه کننده ای را بکند؛ جواب این است که ظهور و خفای ایشان موقوف به امر الهی است. اما رفع شبهه هر شبهه کننده ای را کائناً من کان عدولی چند از شیعیان ایشان در هر زمان هستند که مشهود این مردم و محسوسند و جمیع شبهات رامی توانند رفع کنند و طالب حق واقع را به مطلب خود برسانند چنان که فرموده اند: **ان لنا فی کل خلف عدولاً ینفون عن دیننا تحریف الغالین وانتحال المبطلین وتأویل الجاهلین.**

اما اینکه نوشته اید باید مقام بشری داشته باشد؛ چنین است، مقام بشری باید داشته باشد و در زیر این آسمان و روی این زمین باید باشد چرا که علت غائی و فایده ایجاد همه اینها او است به طوری که اشاره به آن شد و باید زنده باشد چرا که اموات از این دار دنیا ارتحال کرده اند و بود و نبود این دنیا در نزد ایشان علی السواء است. پس شخص زنده ای در روی این زمین باید باشد که **لولاک لما خلقت الأفلاك** در حق او صادق باشد و الا به طوری که اشاره شد و دانستی اگر دانستی که جمادات و نباتات و حیوانات و اهل باطل علت غائی و فایده ایجاد و صنعت خداوند حکیم جلت حکمته نخواهند بود پس علت غائی آن شخصی است که مطلقاً

مخالفت نکند مرادات الهیه را در روی این زمین اگرچه معروف خلق روزگار نباشد مانند حضرت یوسف بن یعقوب (علیهما السلام) که معامله می کرد با برادران خود و برادران او؛ او را نمی شناختند تا وقتی که خود او؛ خود را به برادران خود شناسانید. همچنین حضرت بقیه الله فی الارض در روی زمین راه می رود و با این خلق معاشرت می کند و نصرت دوستان خود می کند و ایشان را بر صراط مستقیم ثابت می کند و از افراط و تفریط و زیاده و نقصان حفظ می کند و لکن او را نمی شناسند مانند برادران یوسف تا وقتی که از روی آن عهد معهود مأمور شود که خود را به مردم بشناساند.

اما اینکه نوشته اید که حجت بر خلق باید محسوس و ملموس خلق باشد تا خلق بتوانند از او سؤال کنند و جواب بشنوند؛ جواب این است که از برای حجت الهی دو نوع تصرف است یکی آنکه بازبان مردم خیر و شر ایشان را به ایشان بگوید و اوامر و نواهی الهی را به ایشان برساند پس باید مشهود و مشهور و معروف باشد تا با مردم مکالمه و محاوره نماید. این مقام مقامی است که چون در مجلسی یا در شهری تکلم نماید سخن او مخصوص اهل مجلس یا اهل شهر است و در تمام مجالس و تمام شهرها خود به نفس نفیس خود با اهل سایر مجالس و سایر شهرها تکلم نمی کند و فرمایش او را راویان اخبار و ناقلان آثار در سایر مجالس و سایر شهرها باید نقل کنند. پس در چنین امری مطلب همان است که نوشته اید و در

چنین امری آنچه باید به این مردم برسد از خیر و شر و حلال و حرام و تمام اوامر و نواهی الهی درباره خودشان به واسطه راویان اخبار و ناقلان آثار طبقه ای بعد از طبقه ای در هر زمان به مکلفین رسیده که همه از خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و از سایر اوصیای او (علیهم السلام) روایت شده. پس چنین امری هر یک از حجت های الهی در زمان حیات و حضورشان کردند و قول و فعل و تقریر ایشان را راویان اخبار ایشان به اطراف منتشر کردند چه در زمان حیات ایشان چه بعد از ارتحال ایشان چنان که در همه زمانها بنای عالم و اساس عیش بنی آدم بر این نسق بوده و خواهد بود و حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه در زمان غیبت خود چنین امری را با مردم روزگار ندارند و آنچه از اوامر و نواهی الهی که باید به مردم روزگار برسد خود آن بزرگوار و آباء بزرگواران او (علیهم السلام) فرمایش فرموده اند و به واسطه راویان طبقه ای بعد از طبقه ای به مکلفین رسیده و ما سوای آنچه رسیده تکلیف مردم را قرار نداده اند و حکم تازه ای را در زمان غیبت در میان مردم نمی آورند که احتیاجی به مشاهده و عیان باشد و آنچه را که احتیاج به مشاهده و عیان دارند که رفع شبهه ای بکنند و اخذ احکام و مسائلی نمایند علمای عدول در هر زمانی متکفل آن هستند و از عهده جمیع سؤالاتی که مدخلیتی به دین و آئین الهی دارد بر می آیند از برکت ساداتشان و وجود احادیث و فرمایشات ایشان در میانشان.

و از برای حجت الهی امری دیگر است که باید متکفل آن امر باشد و دیگری نمی تواند از عهده برآید به خلاف امر اول که دیگران به طور روایت و نیابت می توانستند از عهده برآیند، مثل آنکه اگر کسی از خود حجت سؤال کند که نماز یومیه چند رکعت است؟ خواهد فرمود هفده رکعت است و اگر کسی نتواند خود حجت را مشاهده کند و از راوی او بپرسد که نماز یومیه چند رکعت است؟ راوی هم خواهد گفت که هفده رکعت است، پس در جواب دادن این مسأله نیابت حجت را می تواند کرد به خلاف امری که مخصوص خود حجت است نه امری که روایت و نیابت در آن راهبر باشد و آن امر این است که حجت الهی باید مرادات الهیه و اوامر و نواهی او را بدون کم و زیاد از جانب خداوند عالم جل شأنه به فرد فرد مکلفین در مشرق و مغرب عالم برساند و راویان اخبار در این کار نمی توانند نیابت کنند چرا که راویان جمیع آنچه در نزد خود حجت است دارا نیستند پس جهل ها و غفلت ها و سهو ها و نسیان ها دارند و نمی دانند که آیا در مشرق زمین و مغرب آن هست مکلفی که قابل هدایت و طالب آن باشد یا نیست و اگر هست آیا متعدد و بسیار است یا کم و البته اشخاص جهال به احوال مکلفین و اشخاص آنها نمی توانند هدایت کنند اشخاصی را که مجهولند خود ایشان و احوالشان و خداوند عالم جل شأنه هر حجتی را از برای هر قومی که می فرستد آن قوم را به حجت

خود می شناساند مثل آنکه موسی (علیه السلام) که مبعوث بر بنی اسرائیل بود ایشان را می شناخت.

باری و همچنین چون از برای حجت الهی جهلی وسهو و نسیانی و خطائی نیست می تواند که مرادات الهیه را بدون کم و زیاد به هر کس باید برساند؛ برساند و کسانی که خالی از جهل و غفلت و سهو و نسیان نیستند نمی توانند نیابت کنند او را، بلکه عرض می کنم اگر طیبی حاذق و ماهر باشد و لکن مریض را نشناسد که در کجا است یا بداند که در کجا است و نتواند به او برساند دوی خود را وجود او از برای مریض فایده ای نخواهد داشت اگرچه ماهر باشد. پس حجت الهی که طیب نفوس است - و نفوس همه مریضند - باید مریضها را بشناسد که در کجا هستند و باید بتواند دوی هدایت خود را به ایشان برساند تا معالجه مرضهای ضلالت و گمراهی ایشان را بکند پس چنین طیبی مرادات الهیه را بدون کم و زیاد به هر کس هر قدر باید برساند می رساند. پس باید حفظ کند راویان را که چون روایت کنند از برای کسی پس اگر مراد الهی درباره او این است که تمام آنچه از حجت صادر شده به او برسد راوی را حفظ می کند که فراموش نکند و تمام را روایت کند و اگر مراد الهی درباره او این است که بعضی آنچه از حجت صادر شده به او برسد نه تمام آن، پس راوی آن بعضی را که نباید به او برسد از نظر او محو خواهد شد و فراموش خواهد کرد و آن بعضی که مراد الهی بوده که به او برسد

محفوظ خواهد ماند و از همین راه است سهو و خطای راویان با آنکه حجت الهی نسیانی و سهوی و خطائی از برای او نبوده.

باری و در چنین امری که مخصوص خود حجت (علیه السلام) است علم خود او به مکلفین و حضور ایشان در محضر او شرط است و نداشتن غفلت و سهو و نسیان در وجود مبارک او شرط است، ولیکن دیدن مکلفین او را و علم ایشان به او که آیا در کجا است و نداشتن غفلت و سهو و نسیان شرط نیست و حالت حجت با رعیت حالت شبان است با گوسفندان خود که شبان باید مراعات کند گوسفندان خود را و حفظ کند آنها را از گرگان و نبرد آنها را به بیابانی که گرگ دارد و ببرد آنها را به بیابانی که مأمن است و آب و علف بسیار است و اگر به جهت مصلحتی شبان خود را از نظر گوسفندان مخفی دارد و به یکی از نوکرهای خود بگوید که گوسفندان را از فلان سمت بیر و از فلان سمت احتراز کن، امر گوسفندان منظم شده و به منافع خود رسیده اند و از مضار گرگان در امان شده اند.

اما اینکه نوشته اید که حجت غایب که رفع تشکیکات و شبهات نماید خداوند به طریق اولی می تواند رفع این تشکیکات را بنماید همچنان که می فرماید: **نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ** دیگر با این تفصیل حاجت به حجت غایب نمی شود، پس عرض می کنم که حجت غایب رفع شبهات را به وجود علمای عدول که در هر زمانی مشهود مردمند می کند نه آنکه

بدون واسطه علمای ظاهر در میان مردم شبهات را از دل های مردم بر می دارد چنان که به واسطه علمای عدول ظاهر در میان مردم تعلیم می کند به مردم معالم دین ایشان را نه آنکه بدون واسطه آن عدول جهل را از دل های مردم بردارد، چنان که خداوند عالم جل شأنه به واسطه پیغمبران و اوصیای ایشان (علیهم السلام) ارادات خود را تعلیم مردم می کند و به واسطه ایشان و زبان بیان ایشان شبهات مردم را رفع می کند نه آنکه بدون واسطه انبیاء و اوصیای ایشان ارادات خود را تعلیم می کند به خلق و شبهات را از دل های ایشان بر می دارد و رفع می کند و اگر چنین کرده بود همه مردم خودشان بدون واسطه پیغمبران مخصوص می توانستند تلقی کنند وحی الهی را پس ارسال رسل دلیل این است که سایر مردم نمی توانند تلقی وحی الهی کنند و اگر بدون واسطه پیغمبران خود رفع می کرد شبهات مردم را باید شبهه کننده ای در عالم یافت نشود، پس خداوند عالم جل شأنه مسبب الاسباب است و **ابی الله ان یجری الاشیاء الا باسبابها** پس با آفتاب عالمتاب روشن می کند عالم را و با آتش گرم می کند و می گدازد و می سوزاند و با هوای ترویج می کند و با آب رفع عطش می کند و با غذا رفع گرسنگی می کند و با عالم رفع جهل می کند و تعلیم می کند و همچنین هر سببی را بابتی از ابواب فیوض خود قرار داده، پس هر کس در حاجت خود رو کرد به آن بابتی که خدا از برای آن فیض گشوده به حاجت خود خواهد رسید و هر کس از آن باب

فیض یاب نشد محروم خواهد ماند الی ابد الابد، پس هر کس رفت در مقابل آفتاب نورانی شد و هر کس نرفت محروم ماند و هر کس غذا خورد سیر شد و هر کس آب آشامید سیراب شد و هر کس غذا نخورد و آب نیاشامید از گرسنگی و تشنگی مرد و هلاک شد و هر کس علم از عالم گرفت دانا شد و هر کس نگرفت در جهل خود خواهد ماند و هر کس ایمان را از مؤمن گرفت صاحب ایمان شد و هر کس از او اعراض کرد بی ایمان خواهد بود و هر کس از پیغمبران خدا گرفت و اطاعت ایشان کرد از خدا گرفته و او را اطاعت کرده و هر کس از ایشان نگرفت و اطاعت ایشان نکرد از خدا نگرفته و اطاعت او را نکرده.

باری، هر فیضی را محلی معین و بابی است، حتی آنکه شیطان هم بابی است از برای اضلال و گمراهی خلق هر کس او را اطاعت کرد گمراه شد و مبادی تمام ضلالات ابواب جهنم هستند که گشوده شده اند و هر کس داخل شد در آنها به جهنم واصل شد.

باری و اگر بگویی که چنان که گفتی علمای عدول؛ رفع شبهات شبهه کنندگان را می کنند پس ایشان باشند بابهای فیض علم الهی و خداوند به واسطه ایشان خلق را هدایت خواهد کرد پس بنابراین حاجتی به وجود حجت غایب باقی نخواهد بود، جواب این مطلب گذشت که وجود حجت الهی چه غایب باشد و چه ظاهر، علت غائی و فایده خلقت ما سوای او است و اگر علت غائی موجود نشود خلقت ما سوای او لغو و

عبث خواهد بود و لغو و عبث در صنعت صانع حکیم نیست و ما سوای شخص عالم به جمیع منافع و مضار و مرادات الهیه بدون غفلت و سهو و نسیان و خطا علت غائی ایجاد نخواهد بود و جمیع ما سوای چنین شخصی خالی از جهل و غفلت و سهو و نسیان و خطا بلکه عصیان نیستند پس خلاف یکی یا بیشتر از مرادات الهیه را خواهند کرد یا از روی جهل یا از روی غفلت یا از روی سهو و نسیان یا از روی خطا یا از روی عصیان پس به هر یک از این اسباب خلاف مرادات الهیه به عمل آمد صاحب آن علت غائی ایجاد نخواهد بود و علت غائی آن است که مطابق مراد صانع جل شأنه واقع شود مثل آنکه ساختن خانه از برای این است که مسکن باشد پس اگر نتوان در آن ساکن شد ساختن آن بی فایده و لغو خواهد بود پس فایده ساختن خانه این است که بتوان در آن ساکن شد.

پس اگر شخصی نباشد که دانا باشد به جمیع منافع و مضار و جمیع منافع در او امر الهیه است و جمیع مضار در منهیات او است و از برای آنچه خلق شده منافعی چند است از جهاتی چند و مضاری چند است از جهاتی چند که تمام منافع یک چیز را از جمیع جهات و تمام مضار یک چیز را از جمیع جهات نمی داند کسی مگر صانع اشیاء جل شأنه و وحی نکرده آنها را مگر به انبیاء و انبیاء نگذارده اند مگر در نزد اوصیای خود (علیهم السلام). پس در صورتی که مردم نتوانند جمیع منافع و مضار یک چیز را به دست آورند چه گمان خواهد رفت در منافع و مضار جمیع اشیاء در

جمیع درجات و جهات و بسی واضح است که در درجات و مقادیر اشیاء
 اختلافات بسیار واقع است که بسا مقداری نافع و مقداری ضار شود مثل
 آنکه یک گندم سم الفار از برای بنیه قوی نافع است و یک مثقال آن ضار
 است و همان یک گندم از برای طفل شیرخوار ضار است پس درجات
 مقادیر سم الفار را نسبت به بزرگ و کوچک در هر حالی و هر جایی
 نمی توان احصا کرد و هر مقداری چه نفع دارد و چه ضرر، از برای کی،
 در کدام سن، در کدام فصل، در کدام حال، از غیر وحی الهی داخل
 محالات است و علم تمام در نزد صانع حکیم است جل شأنه و در نزد نبی
 او است به وحی او و در نزد آن کسی است که نبی به او سپرده باشد و بس
 و صاحبان غفلت و سهو و نسیان متحمل چنین علمی و مستودع چنین
 گوهری نتوانند بود و همین قدرها از برای صاحب شعور طالب حق کافی
 است، اما بی شعوران و طالبان باطل را خداوند با قدرت بی نهایت
 هدایت نفرموده و پیغمبران بزرگ با ید بیضاء و ازدها و ردّ شمس و شقّ
 قمر هدایت نکردند؛ **وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ** و لا حول
 و لا قوة الا بالله انا لله وانا اليه راجعون و صلی الله علی خیر الوری و آله ائمة
 الهدی و التابعین لهم و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین .

قد تم فی الثانی عشر من شهر ذی القعدة الحرام من شهر سنة ۱۲۹۹
 حامداً مصلياً مستغفراً.